

نقش مؤلفه‌ها و باورهای دینی در پیروزی سپاه سلجوقی در نبرد ملاذگرد

ذکرالله محمدی*

چکیده

در طول تاریخ جهان اسلام از جمله حوادث و وقایع بسیار مهمی که از آن در میان مسلمانان عموماً و در بین ترکان و ایرانیان خصوصاً با افتخار و سربلندی یاد می‌شود «نبرد ملاذگرد» است. آن حادثه در ۴۶۳ ق/ ۱۰۷۱ م بین آلبارسلان سلطان سلجوقی و رومانوس دیوگنس امپراتور بیزانس صورت گرفت و در نهایت پیروزی از آن آلبارسلان گردید. اهمیت و جایگاه آن حادثه و نیز آثار و نتایج کوتاه یا درازمدت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، و دینی آن در بین دو جهان متفاوت یعنی اروپای مسیحی و جهان اسلام باعث توجه و انگیزش جدی مورخان گذشته و محققان امروزی بر آن حادثه گردیده است. درباره این‌که چه عامل یا عواملی در شکست رومانوس و پیروزی آلبارسلان نقش اساسی داشته اظهارنظرهای گوناگونی شده و از عوامل مختلفی سخن گفته‌اند. حقیقتاً نمی‌توان هیچ‌یک از عوامل مطرح شده در منابع اصلی یا تحقیقات بعدی را نادیده گرفت یا نادرست تلقی کرد؛ اما سؤال اصلی این است که در میان عوامل متعدد مطرح شده عامل مذهبی و باورهای دینی از چه جایگاهی برخوردار بوده است؟ بر اساس فرضیه مقاله حاضر اعتقادات دینی و عنصر معنویت نه تنها همچون عوامل دیگر عاملی مؤثر در پیروزی سپاه سلجوقی بوده بلکه مهم‌ترین و اساسی‌ترین عامل آن پیروزی نیز بوده است. مغفول ماندن این مقوله در نگاه و قلم مورخان و متون اصلی غیراسلامی (بیزانسی، یونانی، مسیحی، ارمنی، و ...) از یک سو و به صورت مستقل و جدی مطرح نشدن آن از سوی محققان و مورخان معاصر اسلامی و

* عضو هیئت علمی و استادیار گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) zkmohammadi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۸/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۱۴

غیراسلامی از سوی دیگر، نگارنده را بر آن داشت تا پژوهشی مستقل با اتکا به منابع اصلی و استفاده از برخی تحقیقات مهم به روش توصیفی - تحلیلی ارائه کند.

کلیدواژه‌ها: آلب ارسلان، رومانوس دیوگنس، نبرد ملاذگرد، باورهای دینی و عناصر معنوی (ایمان، جهاد، شهادت و ...).

۱. مقدمه

قبل از ورود به مبحث اصلی و نیز برای درک هرچه بهتر مطالب بعدی ضروری است مقدمه این مقاله را با طرح چند سؤال اساسی و دادن پاسخ‌های کوتاه به آن‌ها که قطعاً با موضوع اصلی مقاله نیز ارتباط مستقیم دارند آغاز کنیم. طبیعتاً پاسخ‌های مذکور در تبیین و تفهیم اصل مقاله نیز بی‌تأثیر نخواهد بود:

الف) سؤال نخست در مورد ضرورت و لزوم طرح چنین تحقیقی از سوی نگارنده مقاله حاضر است. در پاسخ آن باید گفت هرچند در خصوص نبرد ملاذگرد هم در درون منابع و متون اصلی می‌توان اطلاعات و گزارش‌های مختصر یا مفصلی پیدا کرد و هم در دهه‌های اخیر از سوی محققان و نویسندگان گوناگون کتاب‌ها و مقالات متعدد و متنوعی نوشته شده است، اما نکته این است که از یک سو آن مقوله از منظر دینی و معنوی و به صورت مستقل هرگز از سوی محققان و مورخان معاصر اسلامی و غیراسلامی مورد تحقیق و پژوهش قرار نگرفته و از سوی دیگر چنین مقوله‌ای کاملاً در نگاه و قلم مورخان و متون اصلی غیراسلامی (بیزانسی، یونانی، مسیحی، ارمنی، و ...) مغفول مانده^۱ و به عبارتی آن‌ها عموماً از جنبه‌های سیاسی، نظامی و جغرافیایی و امثال آن به نبرد ملاذگرد نگاه کرده و از عامل دین و معنویت هرگز سخن نگفته‌اند.^۲ بنابراین، با عنایت به مطالب فوق می‌توان گفت که مقاله حاضر رسالتی جز رفع نقص مذکور یا پرکردن خلأ مزبور نمی‌تواند داشته باشد.

ب) سؤال دوم این است که آیا نقش دین و معنویت در ارتقای روحیه نظامیان یک امر عمومی است یا اختصاص به جهان اسلام و جنگ ملاذگرد دارد؟ در پاسخ آن باید گفت اولاً نقش مقوله مذهب و باورهای دینی در افزایش توان و تحرک روحی و جسمی نظامیان در امر جنگ (چه از نوع تدافعی و چه از نوع تهاجمی) و ایجاد انگیزه در جهت کسب موفقیت‌ها و پیروزی‌ها به لحاظ روان‌شناختی امری کاملاً پذیرفته و شناخته‌شده و به لحاظ تاریخی امری به کرات آزموده شده است.^۳ ثانیاً به لحاظ سنخیت مقوله مذکور با روایات همه انسان‌ها و تجربه تاریخی آن در اکثر جوامع و قرون مختلف نباید آن را صرفاً مربوط

به جهان اسلام و تاریخ گذشته مسلمانان دانست. البته در تجربه تاریخی مسلمانان نیز می‌توان نمونه‌هایی از آن را در جنگ‌های پیامبر اسلام با کفار و مشرکین، فتوحات گسترده دوره امویان، لشکرکشی‌های متعدد و متنوع غزنویان در هند، جنگ‌های جهادی سلطان محمد خوارزمشاه با قراختائیان، غزوات گسترده و متعدد سلاطین عثمانی در بالکان و اروپا و امثالهم مشاهده کرد. بی‌شک نبرد ملاذگرد را نیز باید یکی از مصادیق بارز از سنخ جنگ‌های مذکور دانست که موضوع اصلی پژوهش حاضر بوده و از همان زاویه نیز مورد توجه و کنکاش قرار گرفته است.

ج) سؤال سوم درباره ماهیت جنگ ملاذگرد است. آیا آن جنگ یک رخداد صرفاً سیاسی - نظامی بود؟ یا ملی و قومی؟ یا دینی و اعتقادی؟ در پاسخ آن باید گفت هرچند به‌ظاهر و در نگاه اول نبرد ملاذگرد بین دو لشکر سلجوقی و بیزانسی و بین دو شخص سلطان و امپراتور (آلبارسلان و رومانوس) صورت گرفته است، اما با ملاحظه قرائن و شواهد فراوان موجود در منابع اصلی می‌توان گفت که نبرد ملاذگرد یک جنگ به تمام معنا بین دو جهان متفاوت یعنی جهان مسیحیت و بیزانس از یک سو و جهان اسلام از سوی دیگر بوده که آلبارسلان و رومانوس تنها نمایندگی و پرچم‌داری آن‌ها را بر عهده داشتند. در مباحث بعدی، با نگاهی مفصل‌تر و دقیق‌تر به گزارش‌های مورخان قرون نزدیک به نبرد ملاذگرد و شرح برخی از مذاکرات و مکاتبات صورت‌گرفته بین آلبارسلان و خلیفه عباسی با امپراتور بیزانس و نیز رجزخوانی‌های قبل از نبرد طرفین یا برگزاری مراسم‌های دینی به‌ویژه مراسم دعا و راز و نیاز هر دو طرف قبل از شروع جنگ و طلب کمک از خداوند متعال برای پیروزی سپاه خویش یا برگزاری مراسم شکر و شادی در بغداد و سرتاسر جهان اسلام به خاطر پیروزی در آن نبرد، اثبات خواهد شد که جنگ مذکور یک جنگ قومی و ملی و حتی سیاسی نبوده بلکه تقابل بین دو جامعه بزرگ اسلامی و مسیحی و آن هم با تمام قوای دینی و دنیوی علیه یک‌دیگر بوده است.

د) سؤال چهارم درباره اهداف و انگیزه‌های امپراتور بیزانس در دست زدن به چنین جنگ سرنوشت‌سازی است. به‌راستی چرا رومانوس به بزرگ‌ترین تقابل تاریخی خود با جهان اسلام دست زد؟ و او چه انگیزه و اهدافی را دنبال می‌کرد؟ و نیز سرانجام تصمیم و اقدام او به کجا منجر شد؟ اساساً در پاسخ به این سؤال باید اندکی به عقب برگردیم و مروری مختصر بر وضعیت سلاجقه و بیزانس قبل از نبرد ملاذگرد داشته باشیم. سلاجقه در نیمه اول قرن پنجم هجری/ یازدهم میلادی پس از پیروزی در نبرد دندانقان و به دنبال آن

فتح بغداد و سرنگونی حکومت‌های غزنوی و آل‌بویه به تدریج با افزایش قدرت خود به فکر از بین بردن حکومت فاطمیان مصر افتادند.^۴ آن‌ها قبل از حرکت به سوی مصر بخش‌هایی از آناتولی شرقی را نیز به تصرف خود درآورده بودند؛ اما از آن سو، دولت بیزانس پس از سپری کردن یک سری تغییر و تحولات ناگوار داخلی در دربار صاحب امپراتور جدیدی به نام رومانوس دیوگنس چهارم شده که با برخورداری از روحیات جدید به دنبال کسب شهرت جهانی بود. او پس از دریافت خبرهای ناخوشایندی از استمرار حملات و فتوحات سلجوقیان و ترکمن‌ها در سرزمین‌های شرقی آناتولی تصمیم گرفت نه تنها برای جلوگیری از گسترش قدرت روزافزون آن‌ها بلکه فراتر از آن یعنی برای تصرف جهان اسلام، سپاه بسیار با عظمت و کم‌نظیری تشکیل دهد و عازم مناطق شرقی شود (Turan, 2012: 176-177). به همین منظور او با تشکیل سپاهی مرکب از اقوام و ملیت‌های گوناگون همچون رومی‌ها، فرانک‌ها، روس‌ها، پچنک‌ها، گرجی‌ها، خزرها، غزها، آبخازها، ارمنی‌ها و اقوام دیگر، (Bundari, 1996: 177; İbnü'l-Adim, 1996: 8/256; İbnü'l-Esir, 2008: 33; Hüseyini, 1943: 37) در ۱۳ مارس ۱۰۷۱ م از استانبول به سمت شرق به حرکت درآمد (Turan, 2012: 177). بر اساس گزارش برخی از منابع، امپراتور پیش از حرکت از استانبول به کلیسای ایاصوفیا رفت و در یک مراسم بزرگ مذهبی حضور یافت و صلیب بزرگ طلایی را زیارت کرد و از او یاری طلبید و آن‌گاه به راه افتاد (Sibt İbnü'l-57; Cevzi, 1968: 151-152; Sevim, 1971: 57). او پس از عبور از اسکی‌شهر و طی مسیر دره قزل‌ایرماق به سیواس می‌رسد و از آن‌جا به ارز روم نقل مکان می‌کند (Turan, 2012: 177). در این اثنا آل‌بارسلان، که در مسیر حرکت به سوی مصر و فاطمیان بود، خبر آمدن رومانوس به منطقه را شنیده سفر جنگی خود را ناتمام می‌گذارد و به سمت آناتولی برمی‌گردد.^۵ او در حلب بود که سفیر امپراتور روم به حضورش رسد، سفیر پس از این‌که از اردوی پر قوت رومانوس سخن‌ها می‌گوید درخواست امپراتور را که استرداد ملاذگرد و اختلاط در مقابل منبج بود ارائه می‌دهد (Cahen, 1972: 88)، اما آل‌بارسلان به دلیل موقعیت مهم شهرهای مذکور و قلعه‌های آن‌ها به درخواست رومانوس روی موافق نشان نمی‌دهد. رومانوس نیز در عزم خود برای جنگیدن راسخ‌تر می‌شود.

از سوی دیگر، در ۱۷ آگوست ۱۰۷۱ م، یعنی چند روز قبل از نبرد ملاذگرد، هیئتی به ریاست ابن‌المُحلبان و امیر سوتگین از سوی آل‌بارسلان و خلیفه برای پیشنهاد صلح پیش امپراتور بیزانس فرستاده می‌شود (ibid: 92)، اما رومانوس احتمالاً تحت تأثیر و القای برخی

از فرماندهان به تصور این که آلبارسلان از کثرت و شکوه سپاه او ترسیده به تحقیر آن هیئت با این گونه جملات می‌پردازد: «اصفهان بهتر است یا همدان؟ شنیده‌ام همدان خیلی سرد است، در آن صورت ما در اصفهان و حیواناتمان در همدان قشلاق می‌کنیم» آن‌گاه با غرور تمام در پاسخ به پیشنهاد صلح این گونه جواب می‌دهد: «در ری (پایتخت سلجوقیان) به مذاکره خواهیم نشست» (Bundari, 1943: 39). ابن‌المحبیان نیز در پاسخ وی بسیار محترمانه، اما زیرکانه، با گفتن این جملات که «حیواناتتان را درست گفتی، اما خودتان را نمی‌دانم» از پیش او خارج می‌شود^۶ و بدین وسیله با بسته‌شدن راه مذاکره جنگ بین آن‌ها قطعی می‌شود. هر دو طرف از روز چهارشنبه تا روز جمعه به تدابیر جنگی می‌پردازند. روز جمعه نبرد آغاز می‌شود. بر اساس گزارش غالب منابع اسلامی و غیراسلامی سپاه بیزانس به لحاظ عدّه و غده نسبت به سپاه سلجوقی از شرایط و وضعیت بسیار بهتری برخوردار بود، به عبارتی لشکر سلجوقی به لحاظ عدّه تقریباً یک‌پنجم لشکر بیزانس بوده است^۷ و به لحاظ غده (تسلیحات، تجهیزات، و...) غیرقابل مقایسه؛ چرا که نیروهای سلاجقه تنها حامل سلاح‌هایی از نوع تیر و کمان و گرز و سپر و امثال آن بودند، اما نیروهای بیزانسی تا بن دندان مسلح به همه نوع سلاح سنگین و سبک و تجهیزات مورد لزوم یک لشکر کلاسیک. با همه این احوال در انتهای روز جمعه (یعنی شب شنبه)، جنگ نتیجه و سرانجامی جز پیروزی آلبارسلان و شکست و دستگیری امپراتوری بیزانس نداشت. آن‌جایی که پرداختن به جزئیات این جنگ از قبیل سیستم آرایش نظامی دو طرف، تعداد نیروها و تاکتیک‌های به‌کارگرفته‌شده و مسائل فراوان دیگری از این دست از حیطه موضوع این مقاله خارج است و از سوی دیگر چون در این زمینه به تفصیل در منابع اصلی یا تحقیقات و پژوهش‌های معاصر سخن گفته شده، از تکرار مکررات احتراز می‌کنیم و مستقیماً به سراغ اصل مطلب می‌رویم و به بُعد دینی و معنوی آن جنگ می‌پردازیم.

۲. آلبارسلان، خلیفه عباسی، و نبرد ملاذگرد

۱.۲ ورود پرننگ خلیفه در نبرد ملاذگرد و نقش و جایگاه او

سؤال بسیار مهم و اساسی‌ای که برای هر محقق در این قسمت مطرح می‌شود این است که به‌راستی چرا خلیفه عباسی در تمام مراحل جنگ ملاذگرد، یعنی حتی قبل از شروع تا انتهای آن نبرد، همیشه حضوری فعال داشته و هرگز لحظه‌ای از آن امر خطیر غافل نمانده است؟ واقعیت این است که بر اساس گزارش‌های منابع اسلامی خلیفه عباسی، القائم بامرالله،

بیش از همه و به‌درستی میزان تهدید و خطر لشکرکشی امپراتور بیزانس را درک کرده بود. این‌که ابن الجوزی و برخی دیگر از مورخان گفته‌اند که رومانوس به قصد نابودی اسلام و اهلش حرکت کرده (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 491) و سوگند خورده بود که تا خلیفه عباسی را برنداشته و جاثلیقی بر جای او نگذاشته، مساجد را ویران و به جای آن کلیساها برپا نکرده و سرزمین‌های اسلامی را به سرزمین‌های خودش ملحق ننموده به پایتخت خویش باز نخواهد گشت (ibid: 488; Sibṭ İbnü'l-Cevzi, 1968: 149; Hüseyini, 1943: 33) یا همچنان که برخی از منابع گفته‌اند که امپراتور بیزانس قرار گذاشته بود به محض ورود به ری مناطق مختلف جهان اسلام را بین فرماندهان خود تقسیم کند و به گفته برخی دیگر پیشاپیش مصر، شام، خراسان، ری، و عراق را بین آن‌ها تقسیم کرده بود (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 491; Sibṭ İbnü'l-Cevzi, 1968: 148; Köymen, 2011: 3/ 29) بر اساس همان قول و قرار این‌گونه گفته بودند: «در ری زمستان و در عراق تابستان را سپری می‌کنیم و در موقع برگشت نیز مملکت سوریه را می‌گیریم» (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 491, Sibṭ İbnü'l-Cevzi, 1968: 149). این‌ها همه واقعیت‌هایی هستند غیرقابل انکار که خلیفه عباسی عمیقاً آن‌ها را درک می‌کرد. دقیقاً به همین دلیل است که خلیفه به رغم این‌که جسماً از میدان نبرد دور بود اما هرگز با حالت انفعالی یا بی‌تفاوتی با آن قضیه برخورد نمی‌کرد بلکه سعی کرد از ابتدا تا انتهای آن حادثه حضوری پررنگ و مؤثر از خود نشان دهد. او قبل از آغاز جنگ با اعزام نماینده و سفیری به همراه سفیر آل‌ارسلان به پیش امپراتور بیزانس و پیشنهاد مذاکره و صلح (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 489)^۹ تلاش کرد تا به نحو مسالمت‌آمیزی قضیه فیصله پیدا کند؛ اما پس از این‌که پیشنهاد صلح از سوی امپراتور بیزانس رد شد، خلیفه حالت انفعالی به خود نگرفت بلکه سعی کرد با بهره‌گیری از موقعیت و جایگاه دینی خود در جهان اسلام به تقویت روحی و معنوی نیروهای آل‌ارسلان و به عبارتی سپاه اسلام بپردازد. او برای این منظور به تمام مسلمانان جهان اسلام پیام فرستاد که در منابر و مساجد خود برای پیروزی سپاه آل‌ارسلان (یعنی سپاه مسلمین) علیه سپاه کفار دعا کنند و حتی بر اساس گزارش برخی منابع شخصاً دعایی به انشای ابوسعید بن مصلایا نسخت کرد و به همه سرزمین‌های اسلامی فرستاد تا در مساجد و منابر از سوی خطبا خوانده شود (Hüseyini, 1943: 33). به دلیل اهمیت و نقش بسیار مؤثر آن دعا در پشتیبانی معنوی نیروهای آل‌ارسلان و ارتباط آن با موضوع مقاله حاضر متن کامل آن را در این‌جا می‌آوریم:

بارخدايا، پرچم اسلام را بلند دار و یاری ده و شرک را باطل کن، پشتش بشکن و پیوندش بگسل. مجاهدان راحت را مدد کن، آنان که به طاعت از جان گذشته اند و رستگارانند که دل به تو درباخته اند و در عوض یآوری را نصیب برده اند که دستی گشاده شان می دهد و سرایی سرشار از فیروزی و آسایش. سلطان آلبارسلان، برهان امیرالمؤمنین را نصرتی ده که پرچمش بدان روشنی یابد و دسترس به مرادش آسان گرداند. به یاریش، وز ره لطف، لبی خندان و تنی استوارش ده، چندان که در کار بزرگداشت دینت دستی توانا یابد و امروز او با کافران شفیع فردایش شود. سپاهش را به فرشتگان یاری ده و تعویذش به خجستگی و کامیابی ببند که در راه خشنودی کریمانهات تن آسانی وانهاده است و به بذل مال و جان سودا می کند و بدین کار راه امتثال امر مطاع تو می پیماید که تو می گویی — و بحق — که: «ای مؤمنان، آیا شما را به دادوستدی رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک می رهانند؟ و آن این که به خداوند و پیامبر او ایمان آورید و به مال و جان در راه خدا جهاد کنید» [صف: ۱۰]. خداوندا، همچنان که او به ندایت پاسخ داد و لبیک گفت و در کار نگاهداشت شریعت سستی نکرد و بیامد و به تن خویش با دشمنانت رویاروی شد و در کار یاری دینت روزش به شب رساند، تو نیز مشمول فیروزی اش ساز و یاریش کن به تقدیر نیک و به تعویذی که نیرنگ دشمنان به یکبارگی از او براند و از صفات جمیلت نیرویش از همه بیش گردان. هر آرزویی که کند و هر خواسته ای که بخواهد و آهنگ آن نماید از بهر او آسان ساز تا جنبش همایونش فروغ پیروزی گیرد و مردم چشم مشرکان، با اصرارشان بر گمراهی، صلاح بینی از کف دهد. ای جماعت های مسلمان، به پیشگاه خدای تعالی از بهر او به زاری نیایش کنید؛ با نیت پاک و قصد درست و دل های خاکسار و باورهای پاکیزه به بوستان خلوص که او — سبحانه تعالی — می گوید: «بگو اگر دعایتان نباشد، پروردگار من به شما اعتنایی ندارد» [فرقان: ۷۷]. جنبش بزرگ دارید و پشت دشمنش بشکنید و پرچمش بر فراز آید و به غایت ظفرش رسانید و دشواری ها به نزدش آسان سازید و شرک را در برابرش خوار دارید و بدینسان پیوسته به خدای تعالی بگروید (Hüseyni, 1943: 33-34).^۱

۲،۲ ارتباط و هماهنگی کم نظیر آلبارسلان و خلیفه عباسی

ارتباط تنگاتنگ آلبارسلان با خلیفه عباسی که توأم با احترام و اعتماد متقابل طرفین به یکدیگر بود واقعیت انکارناپذیری است که نقش بسیار مؤثری طی جریان نبرد ملاذگرد از آغاز تا انتها داشته است. این امر در دلگرمی و ارتقای روحیه معنوی نیروهای نظامی بسیار مؤثر بود چرا که سپاهیان آلبارسلان دیگر دل نگران مشروعیت دینی فرمانده و اردوی خود نبودند و با اطمینان خاطر به پیروزی و کسب موفقیت می اندیشیدند. مسئله مشروعیت سپاه در جهان اسلام از موضوعات بسیار مهمی بوده که همیشه دغدغه سلاطین و سپاهیان آن ها

برای حضور یا عدم حضور در جنگ به حساب می‌آمد و مجال پرداختن آن در این جا نیست.^{۱۱} اما در رابطه با هماهنگی و ارتباط نزدیک آلبارسلان و خلیفه در طول نبرد ملاذگرد به چند مورد از گزارش‌های منابع استناد و به ایضاح آن موضوع پرداخته می‌شود. آن‌چه از گزارش‌های منابع و متون تاریخی برمی‌آید این است که معمولاً آلبارسلان هر حادثه یا رویداد مهم را بلافاصله به اطلاع خلیفه عباسی می‌رساند. برای مثال، چند روز قبل از شروع جنگ ملاذگرد، مقدمه الجیش آلبارسلان به فرماندهی امیر صندوق (صندوق) با گروهی از لشکریان بیزانس به فرماندهی یک ژنرال روسی یا ارمنی برخورد می‌کند و در نتیجه آن لشکر بیزانس شکست می‌خورد و فرمانده آن دستگیر و به همراه غنایمی پیش آلبارسلان فرستاده می‌شود که در میان غنایم مذکور یک صلیب بزرگ نیز قرار داشته است. آلبارسلان آن صلیب را به پیش نظام‌الملک در همدان می‌فرستد و امر می‌کند که آن را به نشانه پیروزی نزد خلیفه عباسی در دارالاسلام (بغداد) بفرستد (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 487-488; Sibti İbnü'l-Cevzi, 1968: 148; İbnü'l-Adim,) Bundari, 1943: 38 یا به گفته سبط ابن الجوزی و برخی منابع دیگر آلبارسلان پس از پیروزی در نبرد ملاذگرد مثل همیشه که هر خبری را به خلیفه گزارش می‌کرد مکتوبی را به همراه تاج امپراتور و صلیب مسیح (که هر دو نماد جهان مسیحیت غرب بود) و بعضی اشیای دیگر، تماماً به عنوان پیشکش و هدیه، برای خلیفه فرستاد و خلیفه نیز خوشحال شد (İbnü'd- Sibti İbnü'l-Cevzi, 1968: 152; Devadari, 1961: 6/ 396). یا آلبارسلان قبل از نبرد ملاذگرد به هنگام طرح صلح به رومانوس، با این پیشنهاد که خلیفه عباسی به عنوان میانجی بین آن دو باشد (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 488; Sibti İbnü'l-Cevzi, 1968: 148) می‌خواهد جایگاه خلیفه در پیش خود و جهان اسلام را مشخص کند. او حتی پس از دستگیری رومانوس با این جمله خود به امپراتور که «من در مقابل خلیفه همچون یکی از فرماندهان کوچک ایشان هستم» (Sibti İbnü'l-Cevzi, 1968: 151) به جایگاه و روابط نزدیک خود با خلیفه اشاره می‌کند. از سوی دیگر همچنان که اشاره شد خلیفه نیز در حمایت و پشتیبانی از آلبارسلان از هیچ‌گونه تلاشی دریغ نمی‌کرد. حسینی می‌گوید: خلیفه عباسی پس از پایان جنگ نیز با ارسال نامه‌ای به آلبارسلان به حمایت معنوی خود از او و سپاهش ادامه داد. او در آن نامه پیروزی و فتح آلبارسلان را شادباش گفته و سلطان را فرزند، مهتر بزرگ، مؤید منصور و پیروز، سلطان اعظم، ملک عرب و عجم، مهتر شاهان، روشنای دین و فریادرس مسلمانان،

پشتیبان امام و پناه مردمان، یاور دولت فیروزمند و تاج آیین فروزان و سلطان سرزمین مسلمانان و برهان امیر مؤمنان — که خداوند نگاهدار تمهیداتش باد و خیر فراوانش دهد — نامیده بود (Hüseyni, 1943: 37). همچنین خلیفه به همان مناسبت (پیروزی سپاهیان اسلام) دستور داد در بغداد مراسم بسیار باشکوه شکر و شادی برگزار کنند (İbnü'l-Cevzi, 1995: 6, 396; Sibte İbnü'l-Cevzi, 1968: 152; İbnü'd-Devadari, 1961: 9/491).

۳. آلبارسلان، عالمان و مشایخ، نبرد ملاذگرد

از گزارش برخی از منابع اسلامی برمی آید که در نبرد ملاذگرد حداقل دو دسته از علما و دانشمندان در سپاه آلبارسلان حضور داشتند؛ دسته اول منجمان و دسته دوم عالمان و مشایخ بودند. اساساً علت حضور دسته منجمان در اغلب دربارها و جنگ‌های سلاطین و پادشاهان تا حدودی مشخص است؛ چرا که بسیاری از سلاطین و حکام اعتقاد راسخی به علم نجوم و نقش آن در تعیین روزهای سعد و نحس یا پیش‌بینی موفقیت‌ها یا شکست‌های جنگی و مواردی از آن دست داشته‌اند. به همین دلیل منجمان از جمله گروه‌هایی بودند که همیشه در پیشگاه پادشاهان از جایگاه رفیع و منیع عزت و احترام برخوردار بودند و سخن آن‌ها نیز نسبت به سایر طبقات حاضر در دربار درباره آغاز یا اتمام جنگ بیشتر حجت بود مورد پذیرش قرار می‌گرفت؛ اما سؤال این است که علت حضور علما و مشایخ از کدام منظر قابل توجیه است؟ به عبارت دیگر، آن دسته از درباریان چه نقشی می‌توانستند در نبردها ایفا کنند؟ در هر حال، به گفته آقسرای، آلبارسلان قبل از شروع جنگ ملاذگرد با هر دو گروه مذکور به مشورت نشست، اما سرانجام استدلال و سخن علما و مشایخ را بر سخن و استدلال منجمان ترجیح داد:

با منجمان مشورت کرد، اهل نجوم سخن از اتصالات و تأثیرات کواکب در پیوستند و به جهت اختیار و طالع وقت و ارتفاعات ساعات در تأخیر می‌انداختند، در آن میانه با علما و مشایخ استشارت نمود و حواله باستخارت ایشان کرد، علما گفتند که امروز روز جمعه است و خطبا در مشرق و مغرب امروز بر منابر اسلام بدعاء لشکر اسلام مشغول‌اند، این چنین روز و وقت را که فرصت وقت اسلامیان است غنیمت باید داشتن، آلبارسلان از حسن اعتقادی که در جبلت او بود به سخن منجمان التفات نمود و فی الحال به حسب ارادت و استصواب اهل علم و تقوی بر لشکر کفار زد (Aksarayi, 1943: 16-17).

در خصوص این که چرا آلبارسلان سخن منجمان را بر سخن علماء و مشایخ ترجیح نداد،

باید گفت دقیقاً نکته بسیار ظریف در همین جاست، چرا که از نگاه آلبارسلان این جنگ با جنگ‌های دیگر تفاوت ماهوی داشت. به نظر بنده، یکی از محوری‌ترین اقدامات آلبارسلان در نبرد ملاذگرد تقویت ماهیت اعتقادی و دینی آن جنگ بود و به همین دلیل، هوشمندانه و زیرکانه، روز جمعه که به تعبیر علما «روز و وقت اسلامیان است و مسلمانان در مشرق و مغرب به دعا مشغول‌اند» (ibid: 17) انتخاب شد و این انتخاب که به تأسی از فتوحات صدر اسلام به عنوان یک سنت دینی و با اتکاء به سخنان متولیان دین انجام گرفت می‌توانست در تعیین سرنوشت جنگ نیز تأثیر اساسی و بنیادی داشته باشد. ترجیح دادن نظر عالمان و مشایخ بر نظر منجمان توسط آلبارسلان نیز دقیقاً در همین راستا قابل توجیه است.^{۱۲}

اما در خصوص علت حضور علما در این جنگ باید گفت، همچنان که در مطالب بالا نیز به تفصیل اشاره شد، در نبرد ملاذگرد هرچند ظاهراً و در نگاه اول صف‌آرایی‌ها بین دو لشکر سلطان و امپراتور در مقابل هم‌دیگر بود، اما در واقع و در نگاه عمیق‌تر نبرد اصلی بین دو جامعه مسیحی و اسلامی و با استفاده از تمام قوای مادی و معنوی و در ابعاد وسیع سیاسی، نظامی، فرهنگی، اجتماعی و دینی علیه هم‌دیگر بود. بنابراین طبیعی بود که در چنین جنگی علما و مشایخ حضوری پررنگ برای تقویت و ارتقای روحیه معنوی سپاهیان داشته باشند. برخی از علما، چون ابونصر محمد بن عبدالملک بخاری امام و فقیه سلطان آلبارسلان (İbnü'l-Esir, 2008: 8/ 258) و نیز ابوالفضل کرمانی (Aksarayi, 1943: 17) که او نیز امام و پیشوای سلطان بود و امثالهم نه تنها به رسالت روحانی و معنوی خویش در میان سپاهیان و میدان نبرد عمل می‌کردند بلکه با مشاورت‌های منطقی و عقلانی خود آلبارسلان را در تداوم و پایداری راه و تصمیماتش یاری می‌رساندند. به گفته ابن الأثیر و برخی دیگر از منابع اسلامی بعد از آن‌که امپراتور بیزانس در قبال پیشنهاد متارکه جنگ از سوی آلبارسلان جواب سربالا داد و گفت که مذاکره در ری خواهد بود (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 488; İbnü'l-Esir, 2008: 8/ 257; Bundari, 1943: 39; İbnü'l-) Adim, 1976: 31; İbnü'l-Adim, 1996: 178; Hüseyini, 1943: 34) و آلبارسلان نیز از آن پاسخ ناآرام شد، این ابونصر بخاری بود که سلطان را تسکین روحی داد و همو بود که روز جمعه را برای جنگ به سلطان پیشنهاد داد و گفت که در روز جمعه بعد از زوال در ساعتی که خطبا بر منبرند دشمن را به نبرد بخوان چرا که در آن ساعت خطبا برای مجاهدین دعای پیروزی می‌خوانند و این نیایش قرین اجابت خواهد بود (İbnü'l-Esir,)

برخی از منابع یا در برخی از تحقیقات نوشته‌اند که ابونصر بخاری پیشاپیش با دادن این مژده که «اطمینان دارم خداوند در این جنگ به وعده خود عمل می‌کند و شما را پیروز خواهد کرد» توانست در بالا بردن روحیه آلبارسلان و سپاهیانش نقش بسیار مهمی ایفا کند (İbnü'l-Esir, 2008: 8/ 257; İbnü'l-Adim, 1996: 178; Turan, 2012: 181).

۴. آلبارسلان، لشکریان، رومانوس

۱،۴ شخصیت دینی آلبارسلان و نبرد ملاذگرد

اصولاً در جنگ‌های نابرابر فرماندهی از ارکان اصلی و یکی از مهم‌ترین عوامل پیروزی یا شکست به حساب می‌آید. بر اساس گزارش منابع، گفتارها و کردارهای دینی و معنوی آلبارسلان در نبرد ملاذگرد در مقام فرمانده کل تأثیر عمیقی بر حفظ و ارتقای روحیه معنوی و حماسی سپاهیان و آمادگی‌های آنان در برابر دشمن گذاشته بود. ابعاد دینی شخصیت آلبارسلان که به نوعی در باورها، رفتارها و گفتارهای گوناگون اخلاقی و انسانی او در میدان نبرد و حواشی آن تجلی پیدا کرده بود متأسفانه کمتر از سوی محققان و مورخان مورد مذاقه قرار گرفته است. برای همین در این قسمت سعی می‌شود از این زاویه به موضوع مذکور پرداخته شود.

البته در آغاز این مبحث پاسخ به یک سؤال اساسی که تا حدودی در تبیین آن نیز به نوعی می‌تواند مؤثر باشد ضروری به نظر می‌رسد. سؤال این است که آیا رفتارها و گفتارهای آلبارسلان در طی جنگ ملاذگرد از روی صداقت و خلوص نیت بوده یا آغشته به تظاهر و فریبکاری؟ به عبارت دیگر، آیا او از رفتارها و سخنان خود قصد بهره‌برداری سیاسی و ابزاری داشته و برای از دست نرفتن موقعیت حکومتش مثلاً از واژه‌های جهاد، شهادت، آخرت و امثالهم استفاده می‌کرده یا واقعاً از اعتقاد راسخ و ایمان قاطع او به خدا و آخرت نشئت می‌گرفته است؟

در پاسخ به سؤال مذکور باید گفت اگر این مسئله پذیرفته شود که در تمام جوامع انسانی از نگاه افراد باایمان شکست یا پیروزی در نبردهای دینی هر دو مطلوب و منتهی به سعادت است و اگر این گونه سخنان کوتاه آلبارسلان را نیز مستند و موثق بدانیم که «من جانم را برای خدا فدا می‌کنم، برای من شهادت و پیروزی هر دو سعادت است»

(İbnü'l-Adim, 1996: 177) یا «من در این جنگ برای رضای خدا مثل صابران جنگ صبور خواهم بود و مثل کسانی که خود را به خطر می‌اندازند جنگ خواهم کرد» (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9, 487; Sibṭ İbnü'l-Cevzi, 1968: 147; İbnü'l-Esir, 2008: 8/ 256; İbnü'd-Devadari, 1961: 6/ 392) در آن صورت تردیدی باقی نخواهد ماند که رفتارها و گفتارهای آلب ارسلان در نبرد ملاذگرد در مقام یک انسان مؤمن و با اعتقاد از روی صداقت و خلوص نیت بوده است. افزون بر این، اگر اعتقاد و ایمان آلب ارسلان ناصحیح و ظاهری بود، آیا نمی‌توانست مانند بسیاری از پادشاهان و سلاطین دیگر در فاصله زیاد و دور از خطر به فرماندهی سپاهش پردازد و جان خودش را به مهلکه نیندازد؟ این که بر اساس گزارش منابع اصلی، آلب ارسلان قبل از شروع جنگ لباس سراپا سفید یا به عبارتی کفن پوشیده و اعلام می‌کند که «اگر شهید شدم این کفنم باشد» (İbnü'l-Esir, 2008: 8/ 257؛ ابن العبری، ۱۹۹۲: ۱۸۵)^{۱۵} یا این که به محض شروع جنگ تیر و کمان خود را کنار گذاشته و شمشیر و گرز به دست می‌گیرد (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 488-9; Sibṭ İbnü'l-Cevzi, 1968: 149; İbnü'l-Esir, 2008: 8/ 257؛ ابن العبری، ۱۹۹۲: ۱۸۵) یا بر مبنای برخی منابع در گرماگرم جنگ یکی از فرماندهان او به نام آی‌تگین به او نزدیک می‌شود و می‌گوید:

نفس نفیس شما عوض ندارد و مصلحت نیست که شما در وسط میدان جنگ باشید؛ بر اهل اسلام رحم نموده اندکی استراحت نمایید. اما آلب ارسلان در پاسخ او می‌گوید: استراحت بعد از نابودی دشمن خدا خواهد بود و به جنگ ادامه می‌دهد و آی‌تگین را نیز به جنگ تشویق و تحریض می‌نماید (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/ ۲۶۸).

آیا همه این‌ها نشان‌دهنده عزم جدی او در جنگ و صداقت و یک‌رنگی سخنانش در آن حادثه نیست.

بر اساس برخی از قرائن و شواهد برآمده از منابع اصلی به نظر می‌رسد آلب ارسلان عزم جدی خود را برای نبرد با دشمن حتی تا مرز شهادت از همان ابتدا یعنی با دریافت اخبار رسیدن امپراتور بیزانس به مناطق شرقی آناتولی گرفته بود. به گفته بعضی از منابع، آلب ارسلان با این که با حالت پریشان و با سپاه اندک (حدود ۴۰۰۰ نفر) از حلب حرکت کرده و به توابع منطقه اخلاط رسیده بود^{۱۶} و تصمیم داشت که همسر خود و نظام‌الملک را برای جمع‌آوری نیرو به همدان (یا تبریز)^{۱۷} بفرستد، در آن جا با خطابه‌ای که در ذیل آمده اعتقاد راسخ و ایمان ثابت خود را به نظام‌الملک و تمام فرماندهانش نشان داده بود:

من در این جنگ برای رضای خدا مثل صابران جنگ صبور خواهم بود و مثل کسانی که

جان خود را به خطر می‌اندازند جنگ خواهم کرد. اگر سالم ماندم، چه بهتر — از خداوند بزرگ این انتظار را دارم — و اگر عکس آن شد، شما را وصیت می‌کنم به این‌که سخن پسر (ملکشاه) را گوش کنید و از ایشان اطاعت نمایید و او را به جای من بنشانید (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9, 487; Sibti İbnü'l-Cevzi, 1968: 147; İbnü'l-Esir, 2008: 8/)^{۱۸}.
(256; İbnü'd-Devadari, 1961: 6/ 392; Hüseyini, 1943: 33; Sevimi, 1971: 75

ورود ذووجهین (شجاعت و تواضع) آلبارسلان به نبرد ملاذگرد نیز از نکات بسیار قابل توجهی است که مورخان اسلامی کراراً به آن اشاره کرده‌اند. او از یک سو شجاعانه لباس زره بر تن کرده و مثل یک سرباز ساده وارد میدان شده و به جنگ با دشمن پرداخته است و از سوی دیگر خالصانه لباس سفید و کفن پوشیده و متواضعانه سر بر آستان خداوند فرود آورده و با تضرع و گریه و زاری طلب یاری کرده است. او حتی بر خلاف رسم و عرف جنگ‌های معمول سلاطین و پادشاهان گذشته تکلیف را از گردن سپاهیان خود برداشت و ماندن یا نماندن هر یک از آن‌ها در جنگ را آزاد گذاشت. به برخی از فرازهای خطابه‌گونه یا مناجات و راز و نیاز او در طول نبرد ملاذگرد توجه کنید. قبل از شروع جنگ به نماز ایستاد و به گریه و زاری و تضرع به پیشگاه خدا پرداخت (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 488;)
İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 488; Sibti İbnü'l-Cevzi, 1968: 148; İbnü'l-Esir, 2008: 8/ 257; İbnü'd-Devadari, 1961: 6/ 393; Hüseyini, 1943: 34
به سپاهیان خود گفت: ای فرماندهان و سربازان من،

تا کی ما باید صبر کنیم، من شخصاً به دلیل این‌که می‌دانم مسلمانان در این ساعت در منابر و مساجد برای ما دعا می‌کنند می‌خواهم به دشمن حمله کنم یا به هدفم خواهم رسید و یا شهید شده وارد بهشت خواهم شد. از شماها هر کسی می‌خواهد از من پیروی کند با من بیاید و هر کسی نمی‌خواهد آزاد است برود. امروز در این جا نه یک سلطان آمر و نه یک سرباز فرمانبر وجود دارد. فرمانده اصلی خداوند بزرگ است. من هم مثل یکی از شماها هستم و همراه شما به جنگ خواهم پرداخت (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 488-489; Sibti İbnü'l-Cevzi, 1968: 148; İbnü'l-Esir, 2008: 8/ 257; İbnü'd-Devadari, 1961: 6/ 393; Hüseyini, 1943: 34).

بنداری نیز با بیانی دیگر قسمتی از خطابه آلبارسلان را چنین نقل می‌کند:

من جانم را در راه خدا فدا خواهم کرد، اگر به سعادت شهادت نائل آمدم به انتظار پاداش خواهم نشست، پرواز توده انبوه گردوغبار قبرم در کالبد پرندگان سبز خواهد بود،^{۱۹} اما اگر پیروز این نبرد شدم چقدر خوشبخت خواهم بود که امروزم از دیروز خیلی نیکوتر بوده است (Bundari, 1943: 37-38).^{۲۰}

میرخواند در *روضه الصفا* به فراز دیگری از مناجات آلبارسلان، اما در هنگام جنگ، اشاره می‌کند که باد سوزناکی به طرف سپاه اسلام وزیدن گرفته بود و مانع جهاد آن‌ها می‌شد. او می‌گوید:

سلطان وقتی از آن اطلاع یافت از اسب فرود آمد و دستار را از سر برداشت و روی بر خاک استکانت نهاد و گفت: ای رب الأرباب و ای مسبب الأسباب این بنده گناهکار را به جزای اثمی که دارد مؤاخذه مکن و نظر مرحمت و عنایت از این عبد ضعیف که متکفل عباد صالحین تو شده باز مگیر و عنان این باد سموم را که متوجه اولیای دین تو شده به جانب اعدا منعطف گردان. و سلطان مناجاتی دور و دراز کرده معارف لشکر به موافقت سلطان در گریه افتاده فی الحال اثر اجابت ظاهر گشت و آن ریح عاصف بر دشمنان دین در هبوب آمد (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۲۶۷).

حسینی ضمن نقل همان داستان (حسینی: ۳۵) فراز دیگری از دعا و مناجات آلبارسلان را این‌چنین بیان می‌کند:

بارخدا، من بر تو توکل کردم و بدین جهاد به تو تقرب جستم. در برابر تو روی به خاک آلودم و به شیره جگر اندوادم اشکم از چشم فوران می‌کند و خونم از گردن تراوش. اگر می‌دانی که به دل با آن‌چه بر زبانم می‌رود مخالفم، من و همراهانم، از یاوران و غلامان، هلاک کن؛ اما چنان‌چه درون و بروم هم‌رند، در این جهاد با دشمنان یاریم ده و برای من از سوی خویش سلطه‌ای نیرومند [بر دشمنان] قرار بده و این دشخوار بر من آسان بگردان (Hüseyni, 1943: 35; Sevim, 1971: 75).^{۲۱}

۲,۴ آلبارسلان و لشکریان

تا این‌جا از نقش سه عنصر مهم یعنی خلیفه عباسی، آلبارسلان و علمای دینی در نبرد ملاذگرد سخن گفته شد. اما حقیقتاً دور از انصاف است که از جایگاه فرماندهان سپاه و سربازان همراه آن‌ها و نیز نقش باورهای دینی در بالا رفتن روحیه معنوی و حماسی آن‌ها سخن گفته نشود. بدون تردید در پیروزی ملاذگرد تنها آمادگی جسمی سپاهیان نبود که نقش‌آفرینی کرد، بلکه آمادگی بسیار بالای روحی و روانی آن‌ها نیز نقش مهمی داشت. اساساً در طول تاریخ و در تجربه جنگ‌های مختلف جوامع انسانی ثابت شده است که برخورداری سپاهیان از ایمان به خدا و باورهای دینی محکم نقش مؤثری در ارتقای شاخص‌هایی مثل آمادگی روحی، شجاعت، ایثار و از خودگذشتگی، عشق به فرماندهی، اعتماد به نفس و خودباوری، مقاومت و پایداری و امثالهم داشته است. در نبرد ملاذگرد نیز

از این شاخص‌ها فراوان می‌توان مشاهده کرد؛ از آن جمله، بر اساس گزارش اغلب منابع اسلامی، سپاهیان آلبارسلان حمله خود را به تاسی از فتوحات صدر اسلام با شعار تکبیر و با صدای بلند «الله اکبر» و توسل به خدا شروع کردند.^{۲۲} بدون تردید استفاده از این‌گونه شعارها، که توأم با فداکاری و ایثار جان همراه بوده، و نیز اطاعت بی‌چون‌وچرای لشکریان از فرمانده کل، یعنی آلبارسلان که آن را به صراحت و با صدای بلند اظهار و ابراز می‌کردند، برخاسته و نشئت‌گرفته از باورهای دینی و اعتقادی آن‌ها بوده است. میرخواند از روحیه اطاعت‌پذیری و ارادت لشکر آلبارسلان به فرماندهشان چنین سخن می‌گوید:

و چون سلطان آلبارسلان از عناد و استبداد حاکم روم آگاه شده با متجنده و دلاوران گفت که اگر ما در جنگ سستی کنیم یک تن جان نبریم و ذریت بذل اسیر مبتلا گشته مادام‌الحویه به محنت رقیب گرفتار گردند. اکنون چاره به جز اصطبار نیست تا اراده قادر مختار به آنچه متعلق شده باشد از خیر و شر ظاهر گردد و لشکریان این کلمات از سلطان شنیده جواب دادند که جان‌ها فدا کنیم و به قدر وسع و امکان سعی تمام نماییم (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۲۶۷).

ابن الجوزی و برخی مورخین دیگر می‌گویند: وقتی خطابه آلبارسلان به سپاهیان تمام شد آن‌ها همه یک‌صدا چنین گفتند: «ای سلطان ما همه جان‌نثاران شما هستیم هر کاری شما انجام بدهی ما نیز عیناً آن را انجام داده به شما یاری خواهیم رساند، هر طوری که خواسته‌ات هست انجام بده» (İbnü'l-Cevzi, 1968: 148; Sibṭ İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 488-489).^{۲۳} البته این نکته را نیز بلافاصله باید تذکر داد که روابط صمیمانه و عاشقانه سپاهیان با آلبارسلان متقابل و دوسویه بود، یعنی اگر آن‌ها به آلبارسلان ارادت خالصانه می‌ورزیدند او نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در دمیدن روحیه خودباوری و اعتماد به نفس در آن‌ها داشت. مثلاً میرخواند می‌گوید وقتی خبر کثرت سپاهیان و تجهیزات و آرایش لشکر بسیار با عظمت و باشکوه امپراتور بیزانس در منطقه ملاذگرد را به آلبارسلان گزارش دادند او «هیچ‌گونه پریشانی و اندیشه به خاطر اشرف راه نداد و اعیان لشکر و طبقات حشم ظفر نشان را استمالت داده و ضمائر ایشان را به مضمون آیه کریمه 'کَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئْتَهُ كَثِيرَةً بِأُذْنِ اللَّهِ' [بقره: ۲۴۹] مطمئن گردانید» (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۲۶۶). یا در خطابه‌های حماسی و راز و نیازهای دلنشین و روح‌بخش خود قبل از شروع جنگ یا در گرماگرم نبرد با به‌کارگیری جملاتی چون «من جانم را در راه خدا فدا خواهم کرد» (Bundari, 1943: 37). یا «من می‌خواهم به دشمن حمله کنم، یا به هدفم خواهم رسید یا شهید شده وارد بهشت خواهم شد، از

شماها هر کسی می‌خواهد از من پیروی کند با من بیاید و هر کسی نمی‌خواهد آزاد است» (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 488; İbnü'd-Devadari, 1961: 6/ 393) یا «ای خدای من، اگر می‌دانی که آنچه بر زبانم جاری است با قلبم یکی نیست من و همراهانم را هلاک کن، اما چنانچه درون و برونم یکی است در این جهاد با دشمنان یاریم ده» (Hüseyni, 1943: 35) اثر شگرفی در دل و جان سپاهیان ایجاد می‌کرد و نشاط و شور و شوق اولیه رزم و روح حماسه را در آنان زنده می‌ساخت.

۳.۴ آلبارسلان و رومانوس

یکی از نکات مهم نبرد ملاذگرد که توجه جدی بسیاری از مورخان اسلامی و مسیحی را به خود جلب کرده این است که بعد از اتمام جنگ و شکست و به اسارت درآمدن رومانوس آلبارسلان با او رفتارهای متعددی داشته که هر یک از آنها نه تنها برای اطرافیان خودش بلکه برای امپراتور و نزدیکان ایشان نیز غیرمعمول و غیرمنتظره بوده است. در این جا با الهام از منابع اصلی به چند مورد از این گونه رفتارها اشاره می‌شود:

یکی از رسم‌های معمول، اما ناخوشایند، برخی از جوامع گذشته در شرق و غرب این بود که سلاطین و پادشاهان شکست‌خورده و به اسارت درآمده را به شکل بسیار زشتی در شهرها و مناطق مختلف می‌گرداندند و در نهایت به بیگاری و انجام کارهای پست و حقیر وادار می‌کردند. دقیقاً بر اساس همین ذهنیت بود که رومانوس بعد از به اسارت درآمدن در انتظار چنین برخوردی از طرف مقابل بود و به همین دلیل در پاسخ سؤال آلبارسلان که اگر حادثه به عکس اتفاق می‌افتاد، یعنی من به دست شما اسیر می‌شدم، شما چه اقدامی می‌کردید؟ می‌گوید: «چیزهای خیلی بد» (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 489; Sibte İbnü'l-Cevzi, 1968: 150; İbnü'l-Esir, 2008: 8/ 258). اما پاسخ آلبارسلان بسیار انسانی و الهی بود: «من به شکرانه آنک حق تعالی مرا بر تو ظفر داد و فتح و نصرت کرامت کرد، با تو آن کنم که از من سزد» (Reşidüddin, 1960: 2/ 37). رشیدالدین می‌گوید: «چون او را به خدمت سلطان آوردند از آن جا که نفس طاهر و ذات مکرم سلطان بود، ملک‌الروم را استقبال نمود و بنواخت و با خود بر تخت نشاند و عذرهای خواست و نوازش‌های بلیغ برای تسکین خاطر او تقدیم فرمود» (Reşidüddin, 1960: 2/ 36; İbnü'l-Adim, 1976: 26; 1996: 180).^{۲۴}

به احتمال زیاد اشاره سبط ابن الجوزی به این نکته که رومانوس بعد از آزادی و رفتن به طرف استانبول به میکائیل نامه نوشته و گفته است که «من وقتی به دست این حاکم

[آلبارسلان] افتادم با من یک معامله [رفتار] نیکویی انجام داد که هیچ امیدی به آن برخورد و رفتار نداشتم» (Sibt İbnü'l-Cevzi, 1968: 154) معطوف به مطالب فوق‌الذکر باشد.

مورد دوم حادثه‌ای است که آقسرایبی نقل می‌کند. او می‌گوید وقتی امپراتور روم را دست‌بسته پیش آلبارسلان آوردند، یکی از علمای بزرگ درگاه ایشان به نام ابوالفضل کرمانی برخاست و بر صورت رومانوس سیلی زد؛ اما،

سلطان آن حرکت ناپسندیده داشت. فرمود که این مرد هم امروز خداوند روم بود با پنجاه‌هزار مرد سوار گزیده بدین شیوه اهانت بر وی چگونه روا باشد. ابوالفضل گفت: «اذلاً للکفر». سلطان به جواب گفت نه هم گفته‌اند: «ارحموا عزیز قوم ذل» و این شفقت نیز بدین صورت در حق دشمن کافر هم از غایت حسن اعتقاد او بود (Aksarayi, 1943: 17).

مورد دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد جریان آزادسازی امپراتور بیزانس از سوی آلبارسلان است. به گفته غالب مورخان اسلامی، آلبارسلان او را تا یک‌فرسخی مشایعت و بدرقه کرد و درنهایت وقتی امپراتور در مقابل این احترام خواست که از اسب پیاده شود و برای ایشان تعظیم کند، آلبارسلان او را از آن عمل منع کرد و هم‌دیگر را در آغوش گرفتند و از هم جدا شدند (İbnü'l-Cevzi, 1968: 151; İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 491; İbnü'l-Esir, 2008: 8/ 258; İbnü'd-Devadari, 1961: 6/ 396).

حال سؤال این است که آیا نمی‌توان رفتارها و گفتارهای سلبی یا ایجابی آلبارسلان از قبیل مشایعت کردن دشمن، عدم استفاده از رسم معمول خوار و خفیف ساختن طرف مقابل، محترم و معزز داشتن اسیر و امثالهم را نشئت گرفته از باورها و اعتقادات دینی او دانست؟

۵. نتیجه‌گیری

دستاوردها و نتایج مباحث فوق‌الذکر را می‌توان به‌اختصار در چند نکته مهم و اساسی و به شرح ذیل بیان کرد:

۱. با ملاحظه محتوای مجموعه اقدامات قبل از جنگ دو جبهه جهان اسلام و امپراتوری بیزانس از نوع مکاتبات، مذاکرات، تبلیغات منفی علیه هم‌دیگر و تجهیز و آمادگی پیدا کردن و مسائلی نظیر آن می‌توان به این نتیجه رسید که جنگ ملاذگرد به رغم ظاهرش، جنگی همه‌جانبه بین دو قطب جهان اسلام و جهان مسیحی غرب بود و هر دو طرف به‌درستی و با عمق وجود درک کرده بودند که پیروزی یا شکست هریک از آن‌ها

باعث از دست رفتن تمام سرزمین‌های طرف مقابل و در نهایت باعث تغییرات و دگرگونی‌های اساسی فرهنگی، دینی، اجتماعی، و سیاسی در آن سرزمین‌ها خواهد بود، چنان‌که ترکی شدن آناتولی و تثبیت و تحکیم اسلامیت در این منطقه را باید یکی از نتایج کوتاه و درازمدت آن به حساب آورد.

۲. بی‌شک نبرد ملاذگرد را باید یک نبرد نابرابر و نامتوازن دانست. اما در این نابرابری بر اساس گزارش‌های تمام منابع اسلامی و غیراسلامی (بیزانسی، مسیحی، ارمنی، سریانی، و ...) برتری فیزیکی و کمی (تعداد نیروها، ابزارآلات و تجهیزات جنگی، تدارکات، و ...) از آن بیزانس و برتری روحی و روانی از آن سپاه آلب‌ارسلان بود. مهم‌ترین عنصری هم که در برتری روحی و روانی لشکریان می‌توانست مؤثر باشد عنصر معنویت بود که از ایمان و باورهای دینی آن‌ها نشئت می‌گرفت. بنابراین به‌اجمال می‌توان چنین نتیجه گرفت که ایمان و باورهای مذهبی می‌تواند یک عامل قدرتمند در ایجاد، ارتقا و حفظ روحیه بالا در نبرد باشد و روحیه معنوی بالای سپاهیان نیز می‌تواند بی‌بدیل‌ترین عامل برای فائق آمدن بر دشمن پر تعداد و دارای ابزارآلات و تدارکات فراوان باشد. در قرآن کریم آیات فراوانی در توصیف و تبیین جنگ‌های نابرابر و نامتوازن مطرح شده که آیات ذیل از آن جمله‌اند:

«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِئَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» (انفال: ۶۵): اگر از شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست نفر و اگر از شما صد نفر باشند، بر هزار نفر از آنان که کفر ورزیدند چیره می‌شوند.

«فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (انفال: ۶۶): پس اگر از شما صد نفر شکیبا باشند، بر دویست نفر و اگر هزار نفر از شما باشند، بر دو هزار نفر به اذن خدا چیره می‌شوند و خداوند با شکیبایان است.

«كَمْ مِنْي فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَتَنَهُ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (بقره: ۲۴۹): چه بسیار شد که گروهی اندک بر سپاهی بسیار غالب آمده و خدا یاور صابران است.

آیات فوق به‌صراحت از نقش و تأثیر مؤلفه‌های ایمان، صبر و شکیبایی در افزایش توان نظامی و پیروزی جبهه حق در جنگ‌های نابرابر و نامتوازن بر دشمن فاقد روحیه معنوی سخن می‌گوید.

۳. هماهنگی و همدلی معنوی و دینی بسیار مستحکم بین درون جبهه (فرماندهان و سپاهیان) و پشت جبهه (خلیفه عباسی، علما و روحانیون، مردم مسلمان) در نبرد ملاذگرد می‌تواند از نکات بسیار مهم و چشمگیر به حساب آید. از یک سو خلیفه عباسی،

القائم بامرالله، از سپاه آلبارسلان در حد بسیار بالا و بی‌کم‌وکاستی حمایت می‌کرد و به دستور او در منابر و مساجد جهان اسلام خطیبان و مسلمانان برای پیروزی سپاه مسلمین به دعا مشغول بودند و از سوی دیگر در منطقه ملاذگرد نیز هماهنگ با جهان اسلام یک فضای معنوی خاصی در روز جمعه با خطابه‌ها و راز و نیازهای آلبارسلان و علما و سپاهیان ایجاد شده بود.

۴. حضور صادقانه شخص آلبارسلان در بین سپاهیان و ورود شجاعانه او به درون مهلکه جنگ و ایراد خطابه‌های حماسی و مناجات‌های خاضعانه و سوزناک او در ارتقای روحیه سپاه و در نهایت در پیروزی جنگ نقش تعیین‌کننده‌ای داشت.

پی‌نوشت

۱. شاید علت اصلی مغفول ماندن نقش عامل دینی در پیروزی سلجوقیان در نبرد ملاذگرد در نگاه و قلم مورخان غیراسلامی را بتوان مواردی چون کمبود اطلاعات آن‌ها از اوضاع و احوال جهان اسلام عموماً و از درون سپاه آلبارسلان خصوصاً، عدم آشنایی آن‌ها با روحیات شرقی علی‌الخصوص ترکان، نوع دیدگاه غالباً دنیوی و مادی آن‌ها و عواملی از این دست دانست. در هر حال در جنبه دینی قضیه متأسفانه اطلاعات قابل توجهی در آن‌ها وجود ندارد، فلذا ناگزیر تنها باید به منابع جهان اسلام اتکا کرد. البته ناگفته نماند در منابع اسلامی هم به‌رغم اطلاعات وسیع و ارزشمند آن‌ها، باید از روایات آغشته به مبالغه و تعصب آن‌ها که اغفالگر ذهن خواننده است احتراز کرد. مطالب مقاله کلود کاهن به‌ویژه نتایجی که ایشان در آن مقاله گرفته نیز تا حدودی مؤید نظر نگارنده مقاله حاضر است (Cahen, 1972: 100).

۲. اغلب مورخان بیزانسی همان عصر به‌ویژه Zonaras و Bryennios علت اصلی هزیمت بیزانس را در عواملی چون ملحق شدن پچنک‌ها به سلطان آلبارسلان، خیانت یا عقب‌نشینی شتاب‌زده و بی‌مورد آندروونیکوس فرمانده نیروهای احتیاط پس از احساس دورشدن نیروهای بیزانسی از قرارگاه اصلی دانسته‌اند، اما تنها فیلسوف مورخ مشهور دربار بیزانس یعنی Psellos از بی‌کفایتی دیوگنس در آن جنگ سخن گفته است (Kafesoğlu, Malazgirt: 215)؛ همچنین الکسیس ساویدس عامل اصلی پیروزی آلبارسلان و شکست رومانوس در نبرد ملاذگرد را از یک سو در برتری تاکتیکی آلبارسلان و استفاده به‌موقع او از آن تاکتیک نظامی و از سوی دیگر غفلت رومانوس از آن قضیه دانسته است (Savvidis, 1994: 307). بعضی از مورخان چون Mateos و Laurent علل شکست این نبرد را به گردن اوزها انداخته و گفته‌اند که فرار این دسته بود که باعث تقویت سلجوقیان و ضعف رومیان گردید. البته برخی از مورخان مثل Mikhael نیز بدین

- نتیجه رسیده‌اند که فرار ارمنی‌ها از اردوی رومیان نقش مهمی در باخت رومانوس و پیروزی آلبارسلان داشته است (در خصوص مطالب فوق و نیز برای اطلاعات بیشتر در این زمینه‌ها ← Kafesoğlu, Malazgirt: 242-248; Turan, 2012: 180-184).
۳. از نظر صاحب‌نظران نظامی از جمله سن تزو، کلاوزیتس، ناپلئون، فیلد مارشال، موننگمری، و ... قوای روحی در رزم مهم‌تر از قوای جسمانی است. در تاریخ جنگی کشورها نیز به تجربه ثابت شده است که روحیه جنگی سپاهیان در آفرینش پیروزی‌های بزرگ نقش اساسی داشته است. ناپلئون در اهمیت این مسئله می‌گوید: اگر جنگ را به چهار قسمت تقسیم کنیم، یک‌چهارم از آن تسلیحات و جنگ‌افزار و مهمات است و سه‌چهارم روحیه جنگجویان است. سن تزو نیز ملت فاقد روحیه را قبل از ورود به جنگ شکست‌خورده و ملت دارای روحیه بالا و معتقد به باورهای الهی و برخوردار از ایمان و اطمینان به آرمان خود را پیروز میدان می‌داند.
۴. کاهن معتقد است که به دلایل مختلف هدف و آرزوی اصلی آلبارسلان در آن موقع تصرف مصر بود نه بیزانس و حملات او در آناتولی شرقی را نباید به‌منزله‌مقابله با بیزانس دانست بلکه آن حملات مقابله با فاطمیان مصر تلقی می‌شد (Cahen, 1972: 85).
۵. اغلب منابع گفته‌اند که آلبارسلان خبر حرکت و رسیدن رومانوس به منطقه را در حلب دریافت کرده است، اما ابن‌ال‌أثیر و ابن‌العديم و ابن‌العبری دریافت آن خبر از سوی آلبارسلان را در آذربایجان دانسته‌اند (ابن‌ال‌أثیر (2008: 8/ 256) در شهر خوی از آذربایجان؛ ابن‌العديم (1996: 176)؛ ابن‌العبری (1992: 185) در شهر خونج از آذربایجان).
۶. جریان گفت‌وگوهای امپراتور و ابن‌المحلبان در کتاب ابن‌ال‌أزراق (İbnü'l-Ezrak, 1959: 189) مفصل آمده است.
۷. منابع اسلامی و غیراسلامی شمار سپاهیان بیزانس را بین دویست‌هزار تا یک‌میلیون نفر نوشته‌اند. هرچند حضور یک‌میلیون نفر سپاه بیزانسی در این جنگ مبالغه‌آمیز به‌نظر می‌رسد، اما تردیدی در این نیست که تعداد نفرات بیزانس‌ها بسیار بیشتر از لشکر سلجوقیان بوده است. شمار سپاهیان رومیان را ابن‌القلائسی و راوندی ۶۰۰ هزار و سبط ابن‌الجوزی ۴۰۰ هزار و ابن‌ال‌أزراق و میرخواند و بنداری ۳۰۰ هزار و ابن‌العديم و ابن‌ال‌أثیر ۲۰۰ هزار و آقسرای ۵۰ هزار و حسینی بیش از ۳۰۰ هزار و ابن‌العبری ۱۰۰ هزار نفر گفته‌اند؛ اما شمار سپاهیان آلبارسلان را ابن‌الجوزی ۲۰ هزار و سبط ابن‌الجوزی و حسینی و بنداری و ابن‌ال‌أثیر و ابن‌العبری ۱۵ هزار و راوندی و آقسرای ۱۲ هزار نفر نوشته‌اند. ابن‌القلائسی تعداد نفرات سپاه آلبارسلان را ۴۰۰ هزار نفر ذکر کرده که بسیار مبالغه‌آمیز است. ابن‌العديم بسیار آشفته و متنوع از اعداد و ارقام نام برده است؛ مثلاً در بغیه‌الطلب به نقل دیگران در یک جا گفته سپاه ترک ۶۰۰ هزار نفر و در جای دیگر سپاه روم ۶۰۰ هزار و سپاه آلبارسلان ۴۰۰ هزار و در جای دیگر همان کتاب سپاه روم را

- ۲۰۰ هزار و سپاه آلبارسلان را ۱۵ هزار نفر نوشته است و در *زبده الحلب* سپاه روم را در یک جا ۳۰۰ هزار و در جای دیگر ۲۰۰ هزار و سپاه آلبارسلان را ۱۵ هزار نفر نوشته است.
۸. برخی از منابع غیراسلامی (بیزانسی، مسیحی، ارمنی، و ...) نیز آن اهداف و مقاصد امپراتور را تأیید می‌کنند (Turan, 2012: 177).
۹. درباره این که ابن‌المحبان نماینده خلیفه بوده یا سلطان وحدت قول وجود ندارد. ابن‌الزراق (1959: 189) او را نماینده سلطان نوشته است، اما ابن‌الجوزی (1995: 9/ 491) و سبط ابن‌الجوزی (1968: 151) و کاهن (1972: 91) او را نماینده خلیفه دانسته‌اند.
۱۰. ابن‌العديم نیز در *بغية الطلب* (۲۹ - ۳۱) متن کامل آن دعا را عیناً آورده است.
۱۱. برای مثال، در این باره می‌توان به جنگ‌های یعقوب لیث صفاری و نگرانی دائمی او از آگاهی سپاهیان از عدم مشروعیت حکومت وی نزد خلیفه اشاره کرد.
۱۲. آقسرای (1943: 17) ترجیح سخن عالمان بر منجمان از سوی آلبارسلان را از حسن اعتقاد و پاکی سرشت او و ارادت وی به اهل علم و تقوی می‌داند.
۱۳. در این زمینه اینانچ می‌گوید: برخی از مورخان علت رد پیشنهاد صلح آلبارسلان و خلیفه عباسی از سوی امپراتور بیزانس را القای عده‌ای از فرماندهان رومانوس به او که آلبارسلان از احساس ترس خود به چنین پیشنهادی دست زده است دانسته‌اند؛ اما بسیاری از مورخان بیزانسی علت پیشنهاد صلح از سوی آلبارسلان را نه از بابت ترس بلکه از جنبه انسانی دانسته و گفته‌اند که او پیشنهاد صلح را به این خاطر مطرح کرد که نمی‌خواست بیهوده خون‌های انسان‌ها ریخته شود. البته خود اینانچ نیز نظر گروه دوم را می‌پذیرد (Yinanç, 1942: 5).
۱۴. رشیدالدین (1960: 2/ 34) می‌گوید این ملک محمد دانشمند از فرماندهان آلبارسلان بود که روز جمعه را برای جنگ به آلبارسلان پیشنهاد داد.
۱۵. برخی از محققان معتقدند که آلبارسلان و امیرانش لباس سفید یا کفن پوشیدن از روی زره را به تاسی و تقلید از صحابه پیامبر در صدر اسلام انجام دادند (Yinanç, 1942: 6).
۱۶. چراکه خیلی از لشکریان و حیواناتش را در شام بر اثر قحطی و یا در حین گذشتن از فرات از دست داده بود (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 487; Sibṭ İbnü'l-Cevzi, 1968: 147).
۱۷. بسیاری از مورخان نوشته‌اند که نظام‌الملک و همسر آلبارسلان به همدان فرستاده می‌شدند (İbnü'l-Cevzi, 1995: 9/ 487; Sibṭ İbnü'l-Cevzi, 1968: 147; İbnü'l-Esir, 2008: 8/ 256). اما ابن‌العديم (1996: 177) و بنداری (1943: 37) نوشته‌اند که به تبریز فرستاده می‌شدند.
۱۸. نکته قابل ذکر این که سویم زمان این خطابه را در صبح روز جمعه و قبل از شروع جنگ گفته است در حالی که همچنان که در بالا نیز اشاره شد بر اساس گزارش ابن‌الجوزی این خطابه چند روز قبل از نبرد ملاذگرد بوده است.

۱۹. مقصود اشاره به حدیثی از پیغمبر اکرم (ص) است که می‌فرماید: در بهشت ارواح شهدا در شکم (کالبد) پرندگان سبز رنگی هستند و روی قندیل‌های عرش آویزان می‌شوند و به هر جای بهشت پرواز می‌کنند و در فضای بهشت به پرواز درمی‌آیند (ابن نحاس، ۱۴۲۳: ۷۲۷-۷۳۰).
۲۰. منظور اشاره به حدیثی است که می‌گوید: هر کسی امروزش از دیروزش نیکوتر نباشد مغبون است.
۲۱. قابل ذکر است که سویم زمان این دعا را نیز صبح روز جمعه و قبل از شروع جنگ گفته است که با گزارش منابع اصلی مطابقت و همخوانی ندارد.
۲۲. استفاده از شعارهای دینی مثل تکبیر (الله اکبر)، لا اله الا الله، محمد رسول الله و امثالهم که به صورت دسته‌جمعی و یک‌صدا با بانگ بلند در هنگام حمله و هجوم به دشمن که در فتوحات صدر اسلام و حتی در جنگ‌های سلاطین ممالک اسلامی مثل غزنویان، خوارزمشاهیان و سلجوقیان و غیره یک پدیدهٔ تجربه‌شده بود در این نبرد نیز از طرف آل‌بارسلان و سپاهیان ایشان به‌کار برده شد. بدون تردید تأثیر روحی و روانی آن یک‌طرفه نبود، یعنی تنها به افزایش نیروی معنوی سپاه آل‌بارسلان کمک نکرد، بلکه به لحاظ روان‌شناختی باعث ایجاد رعب و وحشت در قلوب طرف مقابل یعنی نیروهای بیزانس نیز شده بود. ابن الدواداری (6/ 1961: 394) می‌گوید: بعد از اقامهٔ نماز ظهر سلطان برای حمله به سپاه روم فریاد زد «الله اکبر، فتح الله و نصر» و حمله کرد حملهٔ صادقانه‌ای و سپاه او نیز به تبعیت از او شروع به حمله کردند. یا ابن الأزرار (190: 1959) در همین رابطه می‌گوید: به محض رسیدن دستور حمله، سپاه اسلام با «صدای بلند تکبیر» به حمله پرداختند و خداوند نیز برای آن‌ها پیروزی را به ارمغان آورد. سایر منابع اصلی نیز به جریان تکبیرگویی سپاه اسلام از روز و شب پنجشنبه تا زمان شروع جنگ در روز جمعه اشاره داشته و از تأثیر روانی آن در دشمن سخن گفته‌اند (Reshidüddin, 1960: 2/ 35; Sibt İbnü'l-Cevzi, 1968: 149; Turan, 2012: 182).
۲۳. ابن الدواداری (1961: 6/ 392, 394) می‌گوید همهٔ لشکریان بالاتفاق گفتند: «نیست حیاتی برای ما بعد از شما، هر آنچه که شما برای خود انتخاب کردی ما نیز برای خودمان همان را انتخاب می‌کنیم».
۲۴. میرخواند (۱۳۳۹: ۴/ ۲۶۹) نیز می‌گوید سلطان دستور داد یک سریر سلطنتی آماده کردند و قیصر را به اکرام و تعظیم مالاکلام بر آن نشانند. به اعتقاد عثمان توران (2012: 184) منابع اسلامی و مسیحی در خصوص برخوردهای بسیار بلندنظرانهٔ آل‌بارسلان با رومانوس متفق‌القول‌اند. او می‌نویسد: زمانی که امپراتور بیزانس را به حضور سلطان آل‌بارسلان آوردند، او رومانوس را در آغوش گرفت و با این سخنان به او تسلی داد: «ای امپراتور، متأثر نباشید، سرگذشت انسان‌ها همین‌طور است، شما اسیر نیستید، با شما رفتاری درخور حاکمان انجام خواهم داد». سلطان برای او یک چادر اختصاصی برپا کرد و مستخدمینی برای او قرار داد و از او مثل یک مهمان آبرومند پذیرایی کرد.

منابع

قرآن کریم.

ابن العبري، غريغوري (۱۹۹۲). *تاريخ مختصر الدول*، تحقيق انطون صالحاني اليسوعي، بيروت: دار الشرق.
ابن نحاس، ابو زكريا احمد بن ابراهيم (۱۴۲۳ ق / ۲۰۰۲ م). *مشارع الأشواق الى مصارع العشاق*، تحقيق و
دراسه ادريس محمد على و محمد خالد اسطنبولي، بيروت: دار البشائر الاسلاميه.
راوندى، محمد بن على بن سليمان (۱۳۶۴ ش). *راحة الصدور و آية السرور در تاريخ آل سلجوق*، به تصحيح
محمد اقبال و به انضمام حواشى و فهرس با تصحيحات لازم مجتبى مینوى، تهران: اميركبير.
ريچاردسون، اف. ام. (۱۳۶۵ ش) *روحیه جنگی و عوامل روانی در جنگ*، ترجمه پیروز ایزدی، تهران:
دانشگاه امام حسين (ع).
میرخواند، سيد حامدالدين محمد بن برهانالدين خاوندشاه بن كمالالدين (۱۳۳۹ ش). *روضه الصفا في سيرة
الانبياء والملوك والخلفاء*، ج ۴، تهران: مؤسسه خيام و انتشارات پیروز.

- Aksarayi (1943). *Müsameratü'l-ahbar ve Müsayeretü'l-ahyar*. Yay. Osman Turan. Ankara. T. T. K. Yayını.
- Bundari (1943). *Zübdetü'n-nusra ve Nuhbetü'l-usra*. Çev. Kıvameddin Burslan. Istanbul. T. T. K. Yayını.
- Cahen C. (1972). *İslam Kaynaklarına Göre Malazgirt Savaşı*, Çev, Zeyneb Kerman, TM. XVII.
- Hüseyni (1943). *Ahbarü'd-devleti's-Selçukiyye*, (trc. Necati Lugal), Ankara. T. T. K. Yayınları.
- İbnü'd-Devadari (1961). *Kenzü'd-dürer ve Camiü'l-gurer*. Yay Salahüddin el-Müneccid, kahire, Cilt VI.
- İbnü'l-Adim, Ebü'l-Kâsım Kemâleddin Ömer b. Ahmed (1976). *Bugyetü't-taleb fi Tarihi Haleb*. (Selçuklularla ilgili Haltercümeleri Yay. Ali Sevim), T. T. K. Yayınları.
- İbnü'l-Adim, Ebü'l-Kâsım Kemâleddin Ömer b. Ahmed (1996/ 1417). *Zübdetü'l-Haleb min Tarihi Haleb*. thk. Halil Mansur. Beyrut, Dârü'l-Kütübü'l-İlmiyye.
- İbnü'l-Cevzi, Ebü'l-Ferec Cemaleddin Abdurrahman b. Ali, (1995/1415). *el-Muntazam fi tarihi'l-miluk ve'l-ümem*, thk. Süheyl Zekkar, Beyrut, Dârü'l-Fıkr, Cilt IX.
- İbnü'l-Esir (2008). *El-Kamil fi't-tarih*. (trc. Abdülkerim Özeydin), Hikmet neşriyat, İstanbul, Cilt VIII.
- İbnü'l-Ezrak (1959). *Tarihü Meyyafarikin ve Amid*. Mervanlılar kısmını Yay. B. A. Avad, kahire.
- İbnü'l-Kalanisi, Ebû Ya'la Hamza b. Esed (1983/1403). *Târîhu Dımaşk*, thk. Süheyl Zekkar, Dımaşk, Dâru Hassan.
- Kafesoğlu, İbrahim. *Malazgirt*, İA, VII.
- Kafesoğlu, İbrahim (1970). *Malazgirt Meydan Muharebesi*, Diyanet İşleri Başkanlığı Dergisi, dini ahlaki edebi mesleki dergisi, Temmuz-Ağustos, sayı 98-99.

- Köymen, Mehmet Altay (2011). *Büyük selçuklu imparatorluğu tarihi, Alparslan ve zamanı*, T. T. K, Ankara.
- Reşidüddin (1960). *Camiü't-tevarih*. Yay. Ahmet Ateş. Ankara. Cilt 2, cüz 5, T. T. K.Yayınları.
- Savvidis, Aleksis G. K. (1994). *Selçuklu Sultanı Alp Arslan ve Bizans*, Çeviren: Esin Ozansoy, Tarih Dergisi, Sayı 35.
- Sevim, Ali (1971). *Malazgirt Meydan Savaşı*, Ankara.
- Sibt İbnü'l-Cevzi (1968) *Mir'atü'z-zeman fi Tarihi'l-ayan* (Selçuklularla ilgili kısımları Yay. Ali Sevim). Ankara. D. T. C. Fakültesi Yayınları.
- Sümer, Faruk ve Sevim, Ali (1971). *İslam Kaynaklarına Göre Malazgirt Savaşı (Metinler ve Çeviriler)* TTK, Ankara.
- Turan, Osman (2012). *Selçuklular Tarihi ve Türk-İslam Medeniyeti*, Ötüken Neşriyat;İstanbul.
- Yınanç, Mükrimin Halil (1942). *Malazgird,e doğru*, Ülkü Mec. yeni seri sayı 24, Ankara.

